**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010718**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما بحث مرحوم آقای صدر را در این مبحث دنبال می‌کردیم، مرحوم آقای صدر یک بیانی دارند در این که چرا در موارد مجهول التاریخ و معلوم التاریخ اصل در معلوم التاریخ جاری نمی‌شود در مجهول التاریخ جاری می‌شود. در پاسخ فرمایش مرحوم آقای خویی. مرحوم آقای خویی هم در معلوم التاریخ اصل را جاری می‌کنند هم در مجهول التاریخ. و با این بیان که معلوم التاریخ ولو نسبت به عمود زمان معلوم هست و ما شکی در آن نداریم، ولی نسبت به حادثۀ دیگر مشکوک است. فرض کنید ما می‌دانیم پدر روز پنجشنبه از دنیا رفته، نمی‌دانیم پسر قبل از او روز چهارشنبه از دنیا رفته تا پسر ارث نبرد، یا روز جمعه از دنیا رفته تا ارث ببرد. خب نسبت به خود پدر، پدر را می‌دانیم جمعه فوت شده، آیا می‌شود استصحاب کرد عدم موت پدر را تا زمان موت پسر؟ بگوییم پدر زنده بوده، یک زمان که پدر زنده بوده. نمی‌دانیم موقعی که پسر از دنیا رفته پدر هم زنده بود یا نبود؟ استصحاب کنیم عدم موت پدر را الی موت پسر، به نحو، خب اشکال این هست که شما چطوری می‌خواهید استصحاب کنید؟ می‌گویید پدر نمرده است تا زمان موت پسر. نسبت به، ما می‌دانیم پدر پنجشنبه از دنیا رفته، چهارشنبه که حتماً زنده بوده، استصحاب معنا ندارد، پنجشنبه هم حتماً مرده بوده. دیگر شکی ما نداریم. خب آقای خویی می‌فرماید که این استصحابی که شما جاری می‌کنید نسبت به عمود زمان سنجیده می‌شود، ولی اگر نسبت به حادثۀ دیگر بخواهیم بسنجیم، ما می‌گوییم که پدر یک زمانی که پسر زنده بود پدر هم زنده بود، نمرده بود. نمی‌دانیم عدم موت پدر تا زمان موت پسر ادامه داشته یا ادامه نداشته. استصحاب کنیم عدم موت پدر را تا زمان موت پسر، در نتیجه بگوییم پدر از پسر ارث می‌برد که این را معارض قرار بدهیم با آن استصحاب دیگر، این کلام مرحوم آقای خویی است.

مرحوم آقای صدر اینجا اشکالی مطرح می‌کنند، ابتداءً این اشکال را یک مقدمه‌ای دارند،یعنی یک تنبیه مستقلی ایشان در کلام آقای حائری، اصلاً تنبیه دهم را به این اختصاص دادند، در کلام آقای هاشمی هم اصل ابتدا بحث را با این مقدمه شروع کردند که در جایی که موضوع دلیل ما مرکب از دو جزء باشد. آیا ما استصحاب نسبت به اجزاء می‌توانیم جاری کنیم؟ یا نمی‌توانیم جاری کنیم؟ جایی که یک جزء قطعی الثبوت است، جزء دیگر را استصحاب کنیم. آیا این صحیح هست یا صحیح نیست؟ یا عدم جزء دیگر را استصحاب کنیم. ثبوت جزء دیگر یا عدم جزء دیگر را، در جایی که یکی از جزءها قطعاً موجود است. آیا این صحیح است یا صحیح نیست. آقای صدر آن جا این مطلب را مطرح می‌کنند که اختصاص به ایشان ندارد، قبل از ایشان در کلمات مرحوم آقای نایینی و دیگران هم هست که ما موضوع دلیل که مرکب از دو جزء هست این دو جزء گاهی اوقات به نحو تقییدی اخذ می‌شود، گاهی اوقات به نحو ترکیبی اخذ می‌شود. اگر موضوع به نحو تقییدی اخذ شود استصحاب یک جزء نمی‌تواند اثبات کند موضوع مقید را، یعنی مثبت است. ولی به نحو ترکیبی اخذ شود این می‌شود. حالا من خیلی این تغییر و ترکیب را درست نمی‌فهمم، اشارۀ اجمالی به اشکالش بکنم، من به خاطر این که این بحث اصلاً وارد نشدم به خاطر این که اصلاً خیلی کلماتش برایم مفهوم نبود. اجمالش اینجا عرض می‌کنم، نمی‌خواهم وارد تفصیل این بحث بشوم، با فرض پذیرش می‌خواهم بحث را دنبال کنم. به نظر من اصلاً فرق این که تقیید چی است، ترکیب چی است، هم ثبوتاً خیلی روشن نیست که چطوری دو تا چیز را تقیید، یعنی چی تقیید؟ و کجا تقیید، هم ثبوتاً هم اثباتاً، این که اثباتا چطوری می‌شود فهمید که موضوع دو دلیل ترکیبی است یا تقییدی است. که از هر دو جهتش برای ما مطلب روشن نیست. بله یک مطلب هست آن غیر از این مطلب است. آن این است که گاهی اوقات موضوع دلیل ما اصلاً مرکب نیست، بسیط است، ملازم با مرکب است که عنوان بسیطی هست، این عنوان بسیط ملازم با تحقق آن دو جزء همراه با تحقق آن دو جزء یا معلول تحقق آن دو جزء یک عنوان بسیط صدق می‌کند. مثلاً آقایان در مورد حدوث اینجوری تصویرشان هست، می‌گویند حدوث ترکیب از وجود شیء در یک زمان و عدمش در زمان قبل نیست. یک مفهوم بسیطی هست که در جایی که یک شیءای در یک زمان وجود داشته باشد و در زمان قبل وجود نداشته باشد اسم این را حدوث می‌گذاریم. حدوث یک عنوان بسیطی است مرکب از دو جزء نیست، با دو جزء ملازم است. خب آنجا همین بحث مطرح هست که می‌گویند مثبت است. ما بخواهیم یک جزئش را به وجدان، یک جزئش را مثلاً به اصل اثبات کنیم تا بخواهیم نتیجه بگیریم که این عنوان بسیط موجود است این مثبت هست و اینها. خب این مطلب کبرویاً مطلب درستی است حالا در خصوص حدوث مطاب درست است یا درست نیست را کار ندارم، بحث صغروی‌اش را نمی‌خواهم بحث کنم، ولی کبرویاً خب اگر یک عنوان بسیطی وجود داشته باشد که ملازم با دو جزء باشد، خب این که بخواهیم ما از این دو جزء آن ملازم را اثبات کنیم مُثْبِت است مگر دیگر داخل در بحث واسطۀ خفی و تلازم در تعبد بین دو شیء و آن بحث‌ها بشویم. و الا بحث این که داخل در مصادیق بحث اصل مثبت است روشن است.

اما بحثی که آقایان دارند این نیست، بحث این هست که دو تا جزء هر دو جزء دخیلند، خود اجزاء دخیلند. ولی می‌گویند دخالتش به دو نحو است. یک نحو این هست که به نحو تقییدی است، یک نحو به نحو ترکیبی است. حالا این که اصلاً تقیید چی است، ترکیب چی است؟ این از جهت ثبوتی و از جهت اثباتی، بیان اثباتی برای ترکیب و تقیید چی است؟ آن خیلی برای ما روشن نیست این که من، آقایان خیلی مفصل وارد این بحث‌ها شدند، من نمی‌خواهم اصلاً وارد آن بحث‌ها بشوم، در چند جا این بحث عنوان شده.

ما حالا با پذیرش این مبنا و با این پیش فرضی که مرحوم آقای صدر بحث را دنبال کردند بحث را دنبال می‌کنیم. اینها می‌گویند که، مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که ما در بحث سابق گفتیم دو جزء که در موضوع اخذ می‌شوند اگر به نحو ترکیبی باشند استصحاب در اجزاء جاری می‌شود و الا به نحو تقییدی باشند مشکل مثبتیت پیش می‌آید. پس بنابراین ما در این بحث باید این پیش فرض را داشته باشیم به گونه‌ای استصحاب را بخواهیم جاری بکنیم که به نحو تقییدی نباشد به نحو ترکیبی باشد. با این مقدمه وارد بحث می‌شوند، می‌گویند این که مرحوم آقای خویی فرمودند در معلوم التاریخ ما می‌توانیم استصحاب جاری کنیم به لحاظ مقایسۀ معلوم التاریخ نسبت به آن مجهول التاریخ. ایشان می‌فرماید که اگر مراد شما چی است؟ این که شما می‌گویید که ما استصحاب می‌کنیم مثلاً در مثال‌هایی که ما زدیم عدم موت پدر را، موت پدر زمانش مشخص است، ما عدم موت پدر را استصحاب می‌کنیم تا زمان موت پسر. شما می‌گویید زمانی که موت، بما انه زمانی که زمان موت پسر هست بما انه موت پسر، بمعنون به این عنوان اگر این باشد این معنایش این است که موضوع را مقید فرض کردید. یعنی آن موضوعی که در حکم اخذ شده عدم موت پدر مقید به موت پسر، عدم موت پدر مقید به موت پسر اخذ شده باشد که این موضوع هست برای ارث بردن پدر از پسر. پدر در صورتی از پسر ارث می‌برد که موقعی که پدر زنده هست پسر بمیرد. موقعی که پدر نمرده اگر پسر بمیرد پدر از پسر ارث می‌برد. ایشان می‌گوید اگر این را به نحو تقییدی در نظر بگیرید می‌گویید که موت پدر تحقق ندارد در زمانی که موت پسر تحقق پیدا کرده بما هو موت پسر. اگر این باشد این تقیید است و مثلاً فرض کردیم که ما به نحو تقیید نباید اخذ کنیم. پس به چه نحو اصلاً این استصحاب ممکن است جاری باشد؟ ما باید اشاره کنیم به آن زمانی که واقعاً پسر از دنیا رفته است، زمان واقعی موت پسر. ما می‌گوییم پدر زنده بوده است تا آن زمانی که واقعاً پسر از دنیا رفته، اشارۀ اجمالی به آن زمان واقعی‌اش بکنیم. نه به عنوان موت پسر، معنون به موت پسر. خب آن زمانی واقعی موت پسر ممکن است همان زمان موت پدر باشد، یعنی زمان معلوم موت پدر باشد. ممکن است زمان موت پدر که ما می‌دانیم پنجشنبه اتفاق افتاده همان زمان واقعی موت پسر باشد.

**شاگرد:** احتمال تقارن؟

**استاد:** نه احتمال تقارن نمی‌دهیم. بحث این هست که اگر پسر، ما احتمال، یعنی ما در چه صورت می‌توانیم استصحاب کنیم موت پدر را؟ ما می‌گوییم باید موت پدر، ما می‌دانیم پدر پنجشنبه از دنیا رفته، درست. احتمال می‌دهیم موت پسر جمعه باشد، ممکن است چهارشنبه باشد. بحث سر این هست که شما می‌خواهید استصحاب کنید عدم موت پدر را تا زمان واقعی موت پسر. زمان واقعی موت پسر اگر جمعه باشد، موت پسر ممکن است جمعه باشد دیگر. در جمعه ما یقین داریم که پدر مرده است. بنابراین نقض یقین به یقین است. یقین داریم که پدر مرده است. یعنی شما می‌خواهید به جمعه بکشانید دیگر، یعنی احتمال دارد که جمعه باشد و بخواهید به جمعه بکشید آن نقض یقین به یقین است. این اشکالی هست که مرحوم آقای صدر مطرح می‌کنند. می‌گویند بنابراین احتمال این هست که اینجا نقض یقین به یقین باشد. چون احتمال دارد که آن زمان واقعی موت پسر زمانی باشد که ما علم داریم که پدر آن زمان از دنیا رفته. احتمال دارد آن زمان واقعی موت پسر جمعه باشد که ما علم داریم که پدر در آن موقع از دنیا رفته. بعد بنابراین اینجا احتمال نقض یقین به یقین هست. بعد ایشان می‌فرماید که این مطلب. مرحوم آقای خویی اینجا این که ممکن است احتمال نقض یقین به یقین باشد را اینجور اشکال کردند که یقین و شک یک امر وجدانی است. معنا ندارد که ما شک بکنیم که اینجا نقض یقین به شک است یا نقض یقین به یقین است. این چه معنایی دارد؟ این معقول نیست. آقای صدر در پاسخ می‌فرمایند که اینجا خلط است بین متیقن بالذات و مشکوک بالذات و متیقن بالعرض و مشکوک بالعرض. آن چیزی که درش شک و یقین یعنی شک درش مطرح نیست، انسان نمی‌تواند در آن شک کند مشکوک بالذات و متیقن بالذات است، اینها صفت‌های وجدانی هستند، انسان همچنان که در خود شک و یقین نمی‌تواند شک کند در متعلقش هم که متیقن بالذات و مشکوک بالذات هست نمی‌تواند شک داشته باشد. ولی ما یک متیقن بالعرض داریم، یک مشکوک بالعرض داریم نسبت به آنها شک و تردید معنا دارد. توضیح ذلک این هست که ببینید ما اگر یک موقعی پدر زید می‌دانیم از دنیا رفته، نمی‌دانیم، شک داریم که این پدر زید که از دنیا رفته، این پدر زیدی که اینجا هست ما می‌دانیم از دنیا رفته، نمی‌دانیم این پسر عمرو است یا پسر عمرو نیست. ما به عنوان پدر زید یقین داریم، ولی به عنوان پسر عمرو شک داریم. ممکن است هر دوی اینها بر یک شیء منطبق باشد، یعنی این وجود خارجی واحد دو تا عنوان برایش منطبق هست ولو احتمالاً، احتمال دارد این دو تا عنوان برایش منطبق باشد. من می‌دانم پدر زید مرده است ولی نمی‌دانم آیا پسر زید مرده است یا نه. و پسر زید ممکن است همین پدر زید باشد که اینجا جلوی ما هست. بنابراین در همین وجود خارجی از جهت یک عنوان معلوم باشد از جهت عنوان دیگری مشکوک باشد. در ما نحن فیه هم همین است، ما وقتی اشاره می‌کنیم به واقع زمان موت پسر در این مثالی که داریم. واقع زمان موت پسر که ما می‌خواهیم عدم موت پدر را تا واقع موت پسر ادامه بدهیم. واقع موت پسر ممکن است جمعه باشد، ممکن است چهارشنبه باشد. اگر جمعه باشد ما یقین داریم در جمعه که پدر از دنیا رفته، ولی به عنوان این که نه به عنوان زمان موت پسر، ما با این عنوان زمان موت پسر به این زمان اشاره نمی‌کنیم. به عنوان جمعه اشاره می‌کنیم. با عنوان جمعه وقتی اشاره می‌کنیم در روز جمعه پدر حتماً از دنیا رفته است. پس بنابراین ما این ممکن است نقض به یقین باشد. خب این بیان مرحوم آقای صدر. بعد یک ادامه‌ای دارد من بعداً در مورد ادامه‌اش صحبت می‌کنم.

اینجا یک نکته‌ای ابتداءً عرض بکنم، کلامی که ایشان دارد شبیه این کلام کلامی هست که مرحوم شیخ در بحث جریان استصحاب در اطراف علم اجمالی مطرح کردند. شبیه همین کلام اینجا مطرح کردند. آن این است که ولی با یک بیان دیگری ایشان بیان کرده که لُب مطلب هر دویش یکی است. در بحث این که آیا در اطراف علم اجمالی اصل جاری می‌شود یا اصل جاری نمی‌شود، ما یقین داریم که این یکی از این دو تا ظرف نجس است، هر دوشان قبلا پاک بودند. استصحاب بقای طهارت در این و استصحاب بقای طهارت در آن آیا ذاتاً در هر دو طرفش استصحاب جاری هست یا جاری نیست و مشکل مشکل تعارض است یا ذاتاً استصحاب در اطراف علم جاری است. مرحوم شیخ انصای می‌گوید استصحاب ذاتاً جاری نیست. چرا؟ ایشان می‌فرمایند که چرا استصحاب جاری نیست؟ چون استصحاب ممکن است، این اصالة دارید در این طرف جاری می‌کنید، استصحاب طهارت جاری می‌کنید. ممکن است این طرف همانی باشد که متعلق علم اجمالی شما باشد. بنابراین اگر متعلق علم اجمالی شما باشد داخل در ذیل روایت، یعنی نقض یقین به یقین می‌شود. از یک طرف، شیخ آنجا تعبیرش این هست که صدر روایت می‌گوید که شما شک دارید که این پاک هست یا پاک نیست، استصحاب کنید که بقای طهارت را. از آن طرف اگر واقعاً این طرف همان نجس واقعیه باشد، این بل تنقضه بیقین آخر بر این صدق می‌کند. وقتی بر این صدق می‌کند داخل در ذیل روایت است. تناقض صدر و ذیل می‌آید. صدر می‌گوید شما به تعبیر دیگر صدر می‌گوید شما باید از این شیء را پاک بدانید. ذیل می‌گوید که شما باید این شیء را نجس بدانید، چون فرض این است که آن نجس واقعی بر این طرف منطبق شده. پس احتمال دارد که این همان نجس واقعی باشد که ما علم اجمالی به آن داریم و همین باعث می‌شود که ما نتوانیم اصل را جاری کنیم. به این شکل تناقض صدر و ذیل را مرحوم شیخ گفتند. البته مرحوم آقای صدر آن جاها یک بحث‌هایی مطرح می‌کنند که علم اجمالی علم به جامع است و علم به فرد نیست و به واقع، حقیقت علم اجمالی چی هست و آن بحث‌ها را مطرح می‌کنند و با آن نگاه بحث را دنبال می‌کنند. ولی من حالا با یک زاویۀ دیگر بحث را می‌خواهم دنبال کنم. آن این است که ما اگر یقین داریم که اناء زید نجس بوده، نمی‌دانیم، این دو تا ظرف قبلاً هر دو پاک بودند، ولی ما می‌دانستیم که یکی از این دو تا اناء زید است و به ما خبر می‌دهند که اناء زید نجس است. نمی‌دانیم اناء زید کدام یک از اینهاست. ما اینجا همان بیان مرحوم شیخ اینجا به مطلب واضح‌تر جاری می‌شود و همین بیانی که آقای صدر اینجا مطرح می‌کنند آنجا هم می‌آید. آیا ما می‌توانیم استصحاب کنیم طهارت هذا الاناء را؟ ممکن است شما بگویید نه این طهارت هذا الإناء استصحاب نمی‌شود چون شاید هذا الإناء همان اناء زید باشد که ما به عنوان اناء زید نجاستش را می‌دانیم. و این شکلی ما اشکال کنیم که احتمال دارد که نقض یقین به یقین باشد. چون احتمال دارد که این اناء منطبق علیه اناء زید باشد. و اگر این شبهه اینجور باشد تمام موارد استصحاب اصلاً خراب می‌شود. یعنی عمدۀ موارد استصحاب خراب می‌شود. توضیح ذلک این که من خیلی وقت‌ها یک قطرۀ خونی می‌افتد. نمی‌دانم قطرۀ خون به لباس من اصابت کرد یا به زمین اصابت کرد که به من ربطی ندارد. خب چه کار می‌کند؟ استصحاب طهارت لباس جاری می‌کنند دیگر. در اصلاً روایت‌های چیز لعله شیءٌ امثال اینها می‌گوید شما نمی‌دانید به این لباستان خورده یا نه. شاید جای دیگر خورده. اگر ما اینجوری تعبیر بکنیم، بگوییم یک عنوانی من می‌دانم نجس شده است، المصابه الدم. یقین دارم که المصابه الدم نجس. الذی اصابه الدم. الذی اصابه الدم نجس. احتمال دارد این لباس من منطبق علیه عنوان الذی اصابه الدم باشد. آیا مجرد این کافی هست برای این که من نتوانم استصحاب جاری کنم؟ با الذی، این عنوان الذی اصابه الدم بخواهم.

شاگرد: این عرفی نیست ولی آن قبلی اناء زید عرفی است

استاد: نه. آن هم، آنجا هم استصحاب جاری است یعنی آنجا هم استصحاب جاری است. حالا من می‌خواهم چیز بکنم که توضیح می‌دهم صبر کنید. در هر دویش استصحاب جاری است و هیچ مشکلی هم نیست در جریان استصحاب. بحث چی است؟ آیا لا تنقض الیقین بالشک معنایش چی است؟ این است که ما دست می‌گذاریم روی یک شیء، روی این شیء، این شیءای که به آن اشاره می‌کنیم، این شیء ممکن است به یک عنوان یقینی باشد. بحث ما این هست، این که ما یک شیء اگر شک داشته باشیم می‌گوید تا وقتی که یقین پیدا نکنی بر طبق یقین سابقت عمل کن. این یقینی که ناقض یقین سابق است آیا این یقین باید به همان عنوان یقین سابق تعلق گرفته باشد یا به هر عنوانی از عناوین تعلق بگیرد کفایت می‌کند. آقای صدر این پیشفرض را گرفته که این روایتی که می‌گوید لا تنقض الیقین بالشک بل تنقضه بیقین آخر این کأنّه می‌خواهد بگوید شما یک یقین از هر طریقی که برایتان حاصل بشود به عنوانی که حاصل بشود کافی هست برای این که آن نقض یقین به شک غایتش تحقق پیدا شده باشد. اگر این باشد معنایش اوّلاً باید بگوییم اینجا تناقض صدر و ذیل است به تعبیر شیخ، نه این که احتمال دارد نقض یقین به شک باشد. یعنی به این معنا که لا تنقض الیقین بالشک. حالا یک نکته‌اش را می‌گویم، توضیحش را فردا می‌گویم. عرض ما این هست که لا تنقض الیقین بالشک آن ذیلش بل تنقضه بیقین آخر این یک مطلب جدیدی نمی‌خواهد بگوید. می‌خواهد بگوید یک شیء تا وقتی که مشکوک است شما می‌توانید استصحاب کنید. و مشکوک بودن نسبت به شیء خارجی با توجه به عناوین تعلق، یک شیء ممکن است. حالا باشد فردا توضیحش را می‌دهم.

می‌خواهم عرض بکنم این نگاهی که مرحوم آقای صدر در این مسأله مطرح کرده که یقین به یک عنوانی از عناوین را کافی دانسته برای این که صدق کند عنوان نقض یقین به یقین درست نیست. به همان عنوانی که یقین سابق تعلق گرفته، یقین منقوض تعلق گرفته، یقین ناقض هم باید به همان عنوان باشد. یقین منقوض این که بل تنقضه بیقین آخر این یک حکم تعبدی نیست. این می‌گوید خب شما وقتی یقین آخر می‌آید آن یقین می‌رود دیگر. نه این که می‌خواهد تعبداً بگوید شما باید جایی که یک یقین سابق داشتید یک یقین لاحق داشتید آن یقین را ناقض قرار بدهید به عنوان این که این. این را حالا من فردا توضیح می‌دهم و تأثیرش را در این بحث عرض می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان